**چهار عامل مؤثر در وضعیت فعلی جامعه**

شایسته است که این جلسه از مباحثه دربارۀ دانش تبلیغ را به بزرگداشت یاد شهیدان وقایع اخیر اختصاص بدهیم  و از سوی دیگر، لازم است که یک‌مقدار عملیاتی‌تر دربارۀ وضع موجود صحبت کنیم و افکار و ایده‌هایی را که در این زمینه وجود دارد با هم در میان بگذاریم.

چه عواملی باعث شده است که این وضعیت فعلی در جامعۀ ما پدید بیاید؟ به‌طور کلی چهار عامل اصلی-که هر کدام از این عوامل، می‌توانند قسیم یکدیگر هم نباشند- در کنار هم جمع شده و این وضعیت فعلی را به‌وجود آورده است؛ در ادامه به شرح این عوامل می‌پردازیم.

**عامل اول: دشمنی با دین و مؤمنین**

**علل دشمنی با دین :   1. دین عامل نجات‌بخش برای انسان است**

عامل اول که چنین وضعیتی را پدید آورده «دشمنی با دین» است. از آنجا که دین یک عامل نجات‌بخش برای انسان است، لذا قدرت‌طلب‌ها وقتی می‌بینند که یک برنامه یا نرم‌افزاری آمده است که انسان‌ها را نجات بدهد، طبیعتاً نسبت به آن کینه پیدا می‌کنند و با آن می‌جنگند و به‌خاطرش انسان‌ها را می‌کُشند و نابود می‌کنند.

**2. در متن کفر یک عداوت و کینه‌ای نسبت به اهل ایمان هست**

از طرف دیگر، اساساً در متن کفر و در وجود انسان کافر، یک غضب، بغض، کینه و عداوتی نسبت به اهل ایمان، شکل می‌گیرد. حالا این اهل ایمان هرچقدر هم بخواهند بچه‌مثبت باشند و خودشان را بکُشند تا کافران را جذب کنند، موفق نخواهند شد و آنها کوتاه نمی‌آیند تا وقتی شما از دین‌ خودتان خارج بشوید و الا آنها دست از نفرت و کینه علیه شما بر نمی‌دارند. تازه وقتی ما را از دین خارج کردند، ممکن است ما را به‌قتل برسانند به‌خاطر همان کینۀ دیرینه‌ای که داشتند.

این مسئله ممکن است در دشمنان خارجی یا ایادی داخلی آنها وجود داشته باشد، بالاخره یک کسی که مؤمن شد، کفر در هر جلوه‌ای نسبت به او عداوت پیدا می‌کند. مؤمن جدای از مدیریت‌کردن زندگی خودش و تلاش برای مدیریت‌کردن جامعه ایمانی، باید این دشمنی‌ها را هم مدیریت کند که تا آنجایی که می‌شود این دشمنی‌ها بروز نکند. اینکه این دشمنی‌ها تشدید نشود، یا تضعیف بشود، معنا ندارد، چون آنها تا نابودیِ ما را نبینند آرام نمی‌گیرند. در آیات قرآن هست «اگر مشکلی برای شما پیش بیاید، قلباً خوشحال می‌شوند» این مشکل هرچه بیشتر بشود، بیشتر خوشحال می‌شوند. این یعنی یک عداوت عمیق؛ عداوتی که متن کفر، نسبت به متن ایمانی دارد که در وجود مؤمنان هست. این را نباید از مدّنظر دور داشت.

**روش‌های غلط در مقابل دشمنی‌ها: 1. برخی دنبال حذف دشمنی هستند 2. بعضی‌ها از دشمنی‌ها غفلت می‌ورزند**

بعضی‌ها طمع دارند که این عامل دشمنی را به‌طور کلی حذف کنند! این غلط است. بعضی‌ها هم از این عامل، اصلاً سخن نمی‌گویند و از آن غفلت می‌ورزند یا آن را مهم نمی‌دانند، این هم غلط است. یعنی نمی‌شود ما یک زندگی مؤمنانه داشته باشیم در صلح و صفا؟ نه نمی‌شود! فهم این مطلب برای خیلی‌ها ساده نیست. خیلی‌ها بر اساس طبع انسان که راحت‌طلب است رفتار می‌کنند؛ این راحت‌طلبی در عرصۀ اجتماع، گاهی به‌عنوان کسب عزت نزد دیگران بروز پیدا می‌کند که این مورد نهی خدا قرار می‌گیرد، خداوند می‌فرماید: «أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ» (نساء، 139) این ویژگیِ کسب عزت نزد دیگران، تقریباً در همه هست و ما طلبه‌ها هم گاهی از اوقات مبرّای از این گرایش نیستیم.

باید یک دورۀ آموزشی برای ما بگذارند که اگر تو به‌عنوان یک هابیلی هستی، قابیل خودت یعنی دشمن خودت را بشناس. این داستانِ اول اجتماع بشری است. شاید حضرت آدم و حوّا را نتوانیم یک اجتماع بشری یا «جامعه» بشماریم، اما با حضور هابیل و قابیل، در واقع یک جامعه‌ای در کوچک‌ترین شکل خودش داریم. در آن جامعۀ کوچک، قابیل به هابیل گفت: تو را می‌کُشم «قَالَ لَأَقْتُلَنَّکَ» (مائده، 27) به چه جرمی هابیل را کُشت؟ او که هیچ کاری نکرده بود.

این عامل مهم و این دشمنی‌ها را باید ببینیم و بدانیم که این عامل، یکی از ریشه‌های مصائب اخیر است؛ البته این ریشه فقط ریشۀ مصائب اخیر نیست بلکه ریشۀ خیلی از گرفتاری‌های دیگر ما هم هست، یعنی شناخت این ریشۀ اساسی، به‌درد هزار تا فتنۀ دیگر هم می‌خورد.

**روش‌های صحیح مقابله با دشمنی‌ها:  1. با صدای بلند درباره این عامل توضیح بدهیم تا دشمن رسوا بشود**

حالا سؤال این است که با این عامل باید چه‌کار کنیم؟ با این دشمنی‌ها چه‌کار باید کرد؟ باید با صدای بلند این عامل را توضیح بدهیم. همین توضیح دادنش، باعث می‌شود آن کسی که قلبش کفرآلود شده و سرشار از کینۀ اهل ایمان شده است، رسوا بشود. این کاری است که قرآن کریم انجام داده است.

این مسائل مهم، در هیچ کدام از درس‌های ما طلبه‌ها و در هیچ کدام از مباحثات علمی، کلامی و اخلاقیِ ما‌، نیست. ما در پی اثبات بطلان سخن کفرآلود هستیم. ما «روان‌شناسیِ کافران» نداریم. درحالی‌که بسیاری از آیات قرآن کریم، همین‌طور هستند، یعنی روان‌شناسی کافران در آن هست. در آغاز قرآن، یک یا دو آیه دربارۀ روان‌شناسی مؤمنان هست که می‌فرماید: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاةَ» (بقره، 3) اما بعدش در چند صفحه، دربارۀ روان‌شناسی کافران و منافقان سخن می‌گوید.

**روان‌شناسی کفار در قرآن بحث شده است؛ مثل سوره یوسف و داستان هابیل و قابیل**

روان‌شناسی کافران را باید گفت و باید توضیح داد که «حالات و روحیاتِ آنها این‌گونه است...» یعنی همان کاری که قرآن انجام داده است باید در امر تبلیغ اجرا کنیم. قرآن یک کتاب تبلیغی انسا‌ن‌ساز و جامعه‌ساز است. قرآن بیشتر شبیه یک بیانیه است که برای یک جامعه صادر شده است، تا یک نجوایی برای کسی که می‌خواهد در خلوت و تنهایی عبادت بکند. یک انسان هم بخواهد یک حرفی را «جمعی» بزند، فرق می‌کند با وقتی که بخواهد یک حرفی را «فردی» بزند. خداوند متعال هم اگر می‌خواست حرف درِ گوشی با رسول اکرم(ص) بگوید، به همان صورت می‌گفت؛ کمااینکه از این حرف‌ها هم کم نبوده است. ولی کلمات قرآن را علنی گفته است و ما باید از این شیوۀ قرآن، الگو بگیریم و این روش را پی بگیریم. ولی این روش تقریباً در این چهل سال، متروک بوده است.

مثلاً قرآن دربارۀ کافران می‌فرماید: «وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِکُمْ کُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» (بقره، 109) آنها می‌خواهند شما را از ایمان به کفر برگردانند، به سبب حسادتی که نسبت به شما دارند... این موضوع هم مختصِ دین اسلام نیست بلکه در همۀ ادیان الهی هست. مثلاً ببینید برادران حضرت یوسف با ایشان چه کردند؟ اگر دقت کنید می‌بینید که واقعاً عجایبی در این قصه هست مثل همین ماجرای سر به نیست کردن حضرت یوسف توسط برادرانش. چرا این‌جوری می‌شود؟ چه کسی امروز در مدرسه‌های ما می‌رود این را توضیح بدهد و به بچه‌ها بگوید که یک چنین حسی در انسان‌ها وجود دارد.

**یکی از پایه‌های انقلابی بار آمدن، شناخت عداوت و حسادت به اهل ایمان است**

اگر یک معلمی در بین دانش‌آموزان به یک کسی بیشتر محبت کند و به دیگران کمتر محبت کند، این تبعیض است و طبیعتاً بچه‌ها از این بدشان می‌آید. این اتفاقاً دستور دین هم هست و نباید تبعیض قائل بشود. ولی اگر یک معلم خوب و مهربان، به یک دلیلی که مثلاً یک دانش‌آموزی نیاز بیشتری دارد یا یک دانش‌آموزی مأموریت خاصی دارد، به او محبت بیشتری کرد، آیا باز هم اشکال دارد؟ پیغمبر اکرم مثل یک معلم به علی‌بن‌ابیطالب بیشتر محبت می‌کرد و زبیر ناراحت شد. آیا زبیر حق داشت حسادت کند یا نه؟

این یک بحث چالشی است و انسان‌ها به این سادگی زیر بارش نمی‌روند. اینکه می‌گویند «باید بچه‌ها را انقلابی بار آورد» یکی از پایه‌هایش، شناخت همین عداوت و حسادتی است که نسبت به اهل ایمان ایجاد می‌شود. از همین‌جا کشیده می‌شود به ماجرای دشمن‌شناسی. واقعاً این دشمن‌شناسی چقدر اهمیت دارد و چقدر مورد تأکید امام و رهبری است. از آن‌طرف وقتی به بازی‌های بچه‌ها توجه می‌کنی، می‌بینی که مدام با یک دشمن فرضی درگیر هستند. انگار در یک پادگان متولد شده‌اند و همیشه دارند با دشمن فرضی می‌جنگند. اصلاً واقعیت زندگی کودک، درگیری با یک دشمن است. آن‌وقت به ما توصیه فرموده‌اند که دشمن اصلی او را به او معرفی کنید. اما بعضی‌ها می‌گویند: «نه، از دشمن حرفی نزنید و بگذارید فقط بازی کند!»

**همان‌طور که رهبر انقلاب فرمود، عامل اصلی این وضعیت، بحث حجاب نیست؛ بحث دشمنی است**

وزیر خارجۀ اسبق آمریکا دربارۀ ما می‌گوید: «تا وقتی اینها درس شهادت‌طلبی به نوجوان‌هایشان می‌دهند تروریست هستند!» یعنی آنها دارند ما را به عنوان دشمن و تروریست به مردم خودشان معرفی می‌کنند. اصلاً آنها غیر از تروریست، فقط یک موجود می‌شناسند و آن‌هم برّه‌هایی هستند که آماده باشند به دست آنها، یعنی به‌دست گرگان و غارتگران عالم، دریده بشوند.

عامل اصلی وضعیت فعلی جامعه که رهبر انقلاب هم اشاره فرمودند، بحث حجاب نیست، بلکه بحث دشمنی است و این دشمنی را وقتی روان‌شناسی می‌کنی، می‌بینی که نمی‌شود آن را برطرف کرد، یعنی به رفتار شما بستگی ندارد. یک نمایندۀ مجلس، در همین دورۀ قبل گفته بود که «رفتار ما با جهان، چهل سال است که خراب بوده و ما با جهان درست برخورد نکرده‌ایم» یعنی ما درست رفتار نکرده‌ایم که این‌همه دشمن داریم! مثل این است که بگوییم: آقای هابیل، تو باید قابیل را جذب می‌کردی! آقای یوسف، تو با برادران خودت چه‌کار کردی که این‌قدر از دست تو کفرشان گرفته بود؟

**تبلیغ یا تبیین، معنایش «جذب مطلق» نیست/ روان‌شناسی کافران و دلیل نفرت آنها را باید بدانیم**

ما اینجا دور هم جمع شده‌ایم برای بحث تبلیغ. اما تبلیغ یا تبیین، معنایش جذب مطلق نیست. یک جایی باید برای این گذاشت و این را معرفی کرد. چگونه باید معرفی کرد؟ به همان روش قرآن. روان‌شناسی کافران، روان‌شناسی نفرت برادران یوسف، روان‌شناسی روحیۀ زبیر و... این روان‌شناسی را باید بدانیم. بعد از جنگ جمل، وقتی‌که سرِ زبیر را آوردند، امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود، این ماجرا ریشه دارد. یک زمانی من و زبیر به دستور پیامبر(ص) به مأموریتی رفتیم برای گرفتن یک جاسوسه‌. زبیر موفق نشد آن زن را به اعتراف وادار کند و حرف او را باور کرد و گفت که او هیچ نامه‌ای همراه خودش ندارد. ولی من جلو رفتم و طوری با آن زن جاسوس صحبت کردم که او اعتراف کرد و نامه‌ای را که مخفی کرده بود، به من داد. از همان زمان زبیر یک حسادتی از من در دلش رفت که درنیامد و آخر بیچاره‌اش کرد. (لَمَّا قُتِلَ الزُّبَیْرُ وَ جِی‏ءَ بِرَأْسِهِ إِلَى أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ ع قَالَ: أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا مَا کَانَ مِنْ أَمْرِ حَاطِبِ بْنِ أَبِی بَلْتَعَةَ مَا اجْتَرَأَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَیْرُ عَلَى قِتَالِی...؛ الجمل و النصرة، ص389) (حَاطِبَ بْنَ أَبِی بَلْتَعَةَ کَانَ قَدْ أَسْلَمَ وَ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِینَةِ... فَقَالَ الزُّبَیْرُ: مَا نَرَى مَعَهَا شَیْئاً. فَقَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ع وَ اللَّهِ مَا کَذَبَنَا رَسُولُ‌اللَّهِ... وَ اللَّهِ لَتُظْهِرَنَّ الْکِتَابَ أَوْ لَأُورِدَنَّ رَأْسَکِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص. فَقَالَتْ: تَنَحَّیَا حَتَّى أُخْرِجَهُ. فَأَخْرَجَتِ الْکِتَابَ مِنْ قُرُونِهَا، فَأَخَذَهُ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ع وَ جَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ؛ تفسیر قمی، ج2، ص361)

اگر کسی خواست طلبه باشد، باید به او بگوییم که «تو سیبل این‌ صدمات و عداوت‌ها خواهی شد» البته خیلی‌ها هستند که حتی مذهبی‌بودن خودشان را هم پنهان می‌کنند تا راحت‌تر زندگی کنند و از این صدمات در امان باشند!

**بعضی‌ها نمی‌خواهند بپذیرند که این دشمنی از بین‌رفتنی نیست**

پس یک راه‌حل این است که همین مسئله را توضیح بدهیم و تبیین کنیم؛ هم برای خودمان جا بیندازیم، هم برای دیگران. چرا برای خودمان جا بیندازیم؟ برای اینکه جا نخوریم و روحیه‌مان ضعیف نشود. اگر به ما گفتند «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ» (آل‌عمران، 173) همین موجب بشود که ایمان‌مان افزوده بشود. این خیلی اهمیت دارد. چون اگر ما یا همۀ عناصر جبهۀ حق یا مدعیان این مسیر، جا بخورند، اتفاقات بد دیگری بعدش می‌افتد که صدمات و آسیب‌های آن را واقعاً نمی‌شود جمع کرد و ما خیلی‌ از این آسیب‌ها را اخیراً داریم می‌بینیم.

اختلاف‌نظر مؤمنین دربارۀ منافقین در قرآن مورد بحث قرار می‌گیرد و خداوند می‌فرماید: چرا شما دربارۀ منافقین دوتا نظر پیدا کردید؟ «فَمَا لَکُمْ فِی الْمُنَافِقِینَ فِئَتَیْنِ» (نساء، 88) یک گروهی «صلح کل» هستند و می‌خواهند این دشمنی‌ها را ماست‌مالی کنند. این یکی از نتایج همان مسئله است. یعنی بعضی‌ها نمی‌خواهند بپذیرند که این دشمنی از بین‌رفتنی نیست.

**2. روش دوم برای مقابله با دشمنی‌ها، سخن گفتن از قدرت جبهۀ حق و ترساندن دشمن است**

غیر از بیان دشمنی‌ها و توضیح‌دادن علنی دربارۀ آنها، کار دیگری که باید برای مقابله با این دشمنی‌ها انجام داد این است که خصوصاً الآن، باید از قدرت جبهۀ حق سخن گفت؛ آن‌هم به شیوه‌ای که در جان‌ها بنشیند، احساس آرامش و امنیت بدهد و دشمن را بترساند.

یکی از روش‌های قرآن کریم، ترساندن دشمن است. می‌فرماید: «تُرهِبونَ بِه عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّکُم» (انفال،60) دشمن یعنی هستۀ اصلی کفر. حالا این کفر در وجود هر کسی ممکن است وجود داشته باشد؛ البته ایادی یا مناشئ اصلی‌اش در خارج و اصل استکبار است. ترساندن دشمن، خیلی اهمیت دارد. ما در دوران دفاع مقدس، از این اصل مهم، در متن جنگ استفاده می‌کردیم که امام و مقام معظم رهبری در این‌باره پیشتاز و معمولاً تک‌تاز بودند و هرموقع مسئولین ما و کسانی که اهل تبلیغ هستند در این زمینه ضعف نشان دادند، ما خیلی هزینه دادیم.

**قدرت‌بخشیدن به مؤمنین، خط و روش قرآن است**

از قدرت جبهۀ حق سخن بگویید تا احساس رعب در دل دشمن پدید بیاید، احساس محبت نسبت به جبهۀ حق پدید بیاید، احساس قدرت و امنیت پدید بیاید، این قدرت‌بخشیدن به مؤمنین هم خطّ و روش قرآن است. مثلاً می‌فرماید: «أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ‌» (آل‌عمران، 139) یا می‌فرماید: شما اگر بیست نفر باشید می‌توانید بر دویست نفر از کافران غلبه کنید. «إِن یَکُن مِّنکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُواْ مِئَتَیْنِ وَ إِن یَکُن مِّنکُم مِّئَةٌ یَغْلِبُواْ أَلْفًا مِّنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ» (انفال، 65) یا می‌فرماید: خانۀ آنها خانۀ عنکبوت است «کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتًا» (عنکبوت، 41)

ما زیاد به این موضوع نمی‌پردازیم و معمولاً با روان‌شناسی و با روح و روان آدم‌ها کاری نداریم درحالی‌که اینها مقوله‌های علمی هستند و باید به آنها پرداخته شود. قدرتمند بودن یک مؤمن و قدرتمند بودن یک جامعۀ دینی، مقوله‌هایی هستند که در آیات قرآن و روایات خیلی به آن پرداخته شده است.

**راه انتقال دین و معنویت به کودکان، سخن گفتن از مفهوم قدرت است**

از قدرتمندی به‌عنوان یک شاخص کلیدی برای اهل ایمان باید سخن گفت. مثلاً می‌فرماید: مؤمن از کوه محکم‌تر است. «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ یُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَ الْمُؤْمِنُ لَا یُسْتَقَلُّ مِنْ دِینِهِ شَیْ‏ءٌ» (اصول کافی، ج2، ص241) در روایت دیگری می‌فرماید: خدا از مؤمن ضعیف بدش می‌آید «إِنَّ اللَّهَ لَیُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِیف‏» (محاسن، ج1، ص196) در آیات قرآن و روایات، انواع و اقسام تصریحات و اشارات در این‌باره وجود دارد.

در روایت هست: امام زمان(ع) وقتی تشریف‌فرما می‌شوند قدرت هر مردی را تبدیل می‌کنند به قدرت چهل مرد. (وَ أُعْطِیَ قُوَّةَ أَرْبَعِینَ رَجُلًا؛ غیبت نعمانی/310) اصلاً این قدرت چگونه پدید می‌آید؟ معمولاً ما طلبه‌ها با مقولۀ قدرت، زیاد ارتباط نداریم درحالی‌که راه انتقال دین و معنویت-از ایمان گرفته تا هر احساس خوب دیگری- به دانش‌آموزان و کودکان، مفهوم قدرت است. چیزی که ذهن دانش‌آموز را مشغول می‌کند؛ چه ما باشیم، چه نباشیم و در زندگی طبیعی، او را درگیر می‌کند، نه وجود خالق و صانع است، نه توحید است، نه معاد است، نه مرگ است و نه بسیاری از لذت‌ها و شهوات است.

**کودک به دنبال ابرقدرتی می‌گردد تا از آن امنیت و قدرت بگیرد**

اگر شما ذهن‌ یک کودک را در نظر بگیرید، او درگیر مقولۀ قدرت است و از همین مفهوم شما باید استفاده کنید تا خدا را برای او توضیح بدهید. او تا چندی پیش در کودکی خودش فکر می‌کرد که پدر و مادرش، ابرقدرت هستند، در حدود شش یا هفت‌سالگی می‌فهمد پدر و مادر ابرقدرت نیستند، لذا دنبال ابرقدرت جایگزین می‌گردد تا مانند یک عارف، اولاً به آن قدرت متّصل بشود و احساس امنیت بکند، ثانیاً از او قدرت بگیرد و خودش هم قدرتمند بشود. این فلسفۀ اصلی دین ما است. هر کسی هر حرف دیگری را به‌عنوان فلسفۀ اصلی دین بزند غلط است. چون نمی‌شود که فلسفۀ اصلی دین ما یک چیز دیگری باشد، اما در آغازِ آشنایی یک انسان با حیات، موضوع قدرت در ذهن او، این‌قدر اصلی و عمده باشد.

راه انتقال معنویت به بچه‌ها چیست؟ سخن‌گفتن از قدرت. بحث از اینجا باید شروع بشود ولی ما این کار را نکرده‌ایم. شما کتاب‌های درسی را بررسی کنید و ببینید چه ربطی به موضوع قدرت و امنیت دارد؟ خود کلمۀ ایمان هم اگر می‌بینید کلمۀ کلیدی و مهمی است، ایمان یعنی وارد شدن در امنیتِ یک موجود قدرتمند. یعنی اگر قدرت در کار نباشد، ایمان هم معنا ندارد. لذا اگر صرفاً بخواهیم خداوند را به‌عنوان صانع ثابت کنیم و موضوع قدرت و امنیت مطرح نشود، این می‌تواند نفرت‌برانگیز باشد. یعنی برخی از کلاس‌های عقاید، حتی می‌تواند در بعضی‌ها تولید نفرت کند، چون تو یک خدایی را برای او ثابت کردی که به او هیچ ربطی ندارد و بعد گفتی که «تو باید این خدا را اطاعت بکنی» خُب این نتیجه‌اش می‌شود نفرت!

آن چیزی که اصل است، قدرت است. پس رحمت خدا چه می‌شود؟ تو اول در پناه او قرار بگیر، بعد دنبال رحمت خدا باش. آیت‌الله جوادی آملی، می‌فرمودند: «معنای ایمان این نیست که شما عقیده پیدا کنی، معنایش این است که داخل در مأمن بشوی...» خب آن مأمن، طبیعتاً باید یک قدرتی داشته باشد.

**کدام آیات، مطابق زبان کودک است؟ آیاتی که موضوعش قدرت است**

در کارتون‌هایی که بچه‌ها می‌بینند، معمولاً یک ابرقدرت خیالی هست، مثل بت‌من و مرد عنکبوتی و دیگر افسانه‌هایی که از قدرت صحبت می‌کنند. اما وقتی پیش یک طلبه بیایند، معمولاً در سخنانش از پناه‌جستن به یک موجود قدرتمند و بحث‌هایی از این قبیل، چیزی نمی‌شنوند.

جلوۀ اجتماعی این بحث، چه می‌شود؟ اینکه از قدرت خودمان و از قدرت خدای خودمان بگوییم. مثلاً اینکه خدا ناصر است و مؤمنین را یاری می‌کند. این یکی از اصلی‌ترین تهدیدها یا تشویق‌های خداوند در قرآن است. یکی از بزرگ‌ترین تهدیدهای خداوند در قرآن، عبارتی است که معمولاً آدم بزرگ‌ها آن را نمی‌فهمند و با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند و کودکان در حدود چهار پنج‌سالگی آن را درک می‌کنند و آن بدون پشتیبان بودن است. مثلاً در سورۀ محمد(ص) می‌فرماید: «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلى‌ لَهُمْ» (محمد، 11) کافران پشتیبان ندارند؛ من که آنها را کمک نمی‌کنم، من شما را کمک می‌کنم. یا در آخر سورۀ حج، می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاکُمْ» (حج، 78) او پیشتیان شما است؛ همین! این ادبیات، در واقع ادبیات کودکانه است، اینکه «من پشتیبان تو هستم، من هوای تو را دارم، من هوای او را ندارم»

حالا شما ببینید کدام آیات را باید به کودکان یاد داد؟ ما باید بررسی کنیم و ببینیم کدام آیات، مطابق زبان کودک است؟ آیاتی که موضوعش موضوع قدرت است، مثلاً آیاتی که به نصرت الهی می‌پردازد، موضوعش در واقع قدرت خداوند است. مثلاً مؤمنین  وقتی دنبال قدرت خدا و یاریِ او می‌گردند، می‌گویند: «مَتى‌ نَصْرُ اللَّهِ» (بقره، 214) سخت‌ترین ایمان در قرآن، نه ایمان به خداست، نه ایمان به ملائکه، نه ایمان به انبیاء، نه ایمان به ولایت؛ سخت‌ترین ایمان در قرآن، ایمان به نصرت خداست. باز هم می‌بینید که موضوعش به قدرت ربط دارد.

**باید قدرت‌نمایی کنیم و از قدرتمندی جبهۀ حق صحبت کنیم**

پس ما باید چه‌کار کنیم؟ باید قدرت‌نمایی کنیم. ما بلد نیستیم قدرت‌نمایی بکنیم. سروده‌هایمان همه‌اش یا دم از مظلومیت است، یا اینکه می‌خواهیم خودمان را فدا کنیم. اصلاً ادبیات قدرتمندانه بلد نیستیم. من خواهش می‌کنم یک کمی از این ادبیاتِ توأم با ضعف و مظلومیت، فاصله بگیریم و برویم با ادبیات فردوسی و با ادبیات شاهنامه ارتباط برقرار کنیم. می‌گویند ژن ایرانی‌ها ژنی است که شجاعت در آن بیشتر از اقوام دیگر هست و برای این حرف، بررسی‌های علمی انجام شده است.

از قدرتمندی جبهۀ حق باید صحبت کنیم، مثل حضرت امام که می‌فرمود: «من با اطمینان می‌گویم؛ اسلام ابرقدرتها را به خاک مذلت می‌نشاند... و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد» (صحیفه امام، ج20، ص325) یا مثلاً مقام معظم رهبری می‌فرماید که ما همین الآن، قدرتمندتر از کشورهای دیگر هستیم.

ما به‌جای شادی‌کردن به‌خاطر این قدرت و نشاط‌دادن به دل‌ها از این قدرت، حرف‌های دیگری می‌زنیم و راه‌های دیگری می‌رویم. نباید منفی‌بافی و احساس ضعف در صحبت‌های ما باشد. ادبیات قدرت و روحیه‌بخشیدن یک ادبیات دیگری است.

**حوادث اخیر را با ادبیات قدرت، روایت کنیم /  اینکه عمامه از سر طلبه‌ها می‌اندازند، یعنی قدرت حوزه را فهمیده‌اند**

در جریان حوادث اخیر، بعضی‌ها می‌گویند: «دارند چادر را از سرِ زنان ما می‌کشند؟» خُب این یعنی فهمیده‌اند که چادر چقدر اهمیت دارد! یا می‌گویند: «دارند عمامه را از سر طلبه‌ها می‌اندازند» این یعنی اهمیت و قدرت حوزه را فهمیده‌اند. پس اینکه می‌گویند «حوزه ضعیف است» حرف اشتباهی است. چون طبق آیات قرآن، اولین برخورد کافران در مقابل مؤمنان، بی‌اعتنایی است. دومین برخوردشان استهزاء است و سومین برخوردشان زدن است. پس آنها از روش اول و دوم نتیجه نگرفته‌اند که حالا به روش سوم روی آورده‌اند.

پس این حوادث را می‌شود از زاویۀ قدرت هم نگاه کرد. یک کسی از خارج کشور زنگ زده بود و می‌گفت: «واقعاً پلیس شما این‌قدر مهربان است که سال‌هاست کسی را نکشته و الان که یک کسی در پاسگاه پلیس، فوت کرده، مملکت این‌طوری به‌هم ریخته است!» گفتم: بله همین‌طور است. اصلاً همین به‌هم‌ریختن و اعتراض‌ها هم درواقع نتیجۀ تربیت جمهوری اسلامی است. یعنی این‌قدر جمهوری اسلامی، مردم را عدالت‌پرور و عدالت‌خواه بار آورده است که وقتی یک نفر در پاسگاه پلیس فوت می‌کند، مردم می‌گویند: «چون پلیس در این قصه، مؤثر بوده، باید با پلیس برخورد کنیم» ملّت‌های دیگر که این‌قدر عدالتخواه نیستند. هر سال صدها نفر بیگناه به دست پلیس آمریکا کشته می‌شوند و کسی اصلاً اعتنا نمی‌کند.

**روایت‌های دشمن از حوادث را می‌شود از زاویۀ درست مطرح کرد و تبدیلش کرد به ضدّ آن**

همین حادثه‌ای که دیگران دارند با روایت‌های غلط از آن، تو را محاکمه و اعدام می‌کنند، از زاویه درست به آن نگاه کن، و تبدیلش کن به ضد خودش. گزارش‌ها و روایت‌هایی که دشمنان مطرح می‌کنند، دانه‌دانه و قدرتمندانه تبدیلش کنید به ضدّ خودش و علیه دشمن استفاده کنید. این همان اثری است که اگر شاهنامۀ فردوسی را بخوانی، بر روی تو خواهد گذاشت. مثلاً آنجا که سیاوش دارد وارد آتش می‌شود، به‌جای اینکه بگوید «پسرک معصوم، گناهی نکرده بود ولی کشان‌کشان او را بردند و داخل آتش انداختند!» ببینید فردوسی، طرز رفتن سیاوش به آتش را چگونه توصیف می‌کند. اولاً سوار یک اسب است و پیاده نمی‌رود. ثانیاً این‌قدر قدرتمندانه قدم می‌گذارد که انگار دارد می‌رود آتش را خاموش کند.

تو دشمنی داری که باید مرعوبش کنی. سخن گفتن از قدرتِ خود، موجب می‌شود رعب در دشمن ایجاد بشود. اما کو ادبیات قدرتمندانۀ ما؟ اگر یک رهبری در جهان، هزاران نفر فدایی جدّی در یک کشور دیگری داشت، این را در تارُک تاریخ ثبت می‌کردند و هزار بار تکرار می‌کردند و آن را بر سر ما می‌کوبیدند! الآن رهبر شما ده‌ها میلیون نفر در کشورهای دیگر، فدایی دارد. شما این را می‌دانید؟ آیا بررسی می‌کنید که اصل این واقعیت را ببینید و این را برای دیگران روایت کنید؟ ما این کارها را نمی‌کنیم و بلد نیستیم.

پس ما باید قدرت خودمان را نشان بدهیم. قدرت خودمان را باید لمس کنیم. این چارۀ درگیری با دشمن است. با ضعیف‌شدن و التماس‌کردن و خیالبافی، نمی‌توانیم از دشمن قدّار عبور کنیم. این دشمن ما واقعاً دشمن وحشی‌ و جنایتکاری است که باید آن را کوبید و نابودش کرد.

**چرا از مسئولین مطالبه نمی‌کنیم که «دشمن را بزنید»؟**

نباید از دشمن ترسید. این تجربۀ انقلاب است. امام خمینی(ره) فرمود: اولین ناو آمریکا را که وارد خلیج فارس شد بزنید؛ ولی نزدند. آیا ما هنوز باید با چنین مسئله‌ای درگیر باشیم؟ مگر این دشمنی آشکار را نمی‌بینید؟ الان باید در خیابان‌های ما تظاهرات راه بیفتد برای اینکه «دشمن را بزنید» اما تظاهرات راه افتاده برای اینکه «ما را نزنید!» ما باید علیه آنها تظاهرات راه بیندازیم و بگوییم «مگر آنها با ما دشمنی نکردند؟ پس باید آنها را بزنید، تا کی می‌خواهید صبر کنید؟» جوان‌ها جلو بروند و این مطالبه را داشته باشند، آن‌وقت اگر مصلحت نباشد که الان بزنند، خُب بیایند ما را آرام کنند. ولی الان ما خودمان آرام هستیم! ما باید فعالانه برخورد کنیم. باید دشمن از ما بترسد، قرآن کریم می‌فرماید: «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ‏» (انفال،60) دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید.

پس عامل اصلی و عامل اول این وضعیت، دشمنیِ ذاتی است که نه اصل دشمنی‌اش را باید انکار کرد، نه طمع داشت که این دشمنی به صلح منجر بشود. ممکن است بعضی‌ها که فریب خورده‌اند درست بشوند، ولی اصلِ این دشمنی به صلح منجر نمی‌شود. همچنین یک لحظه هم نباید از دشمنی‌کردن با آن و برنامه‌ریزی برای نابودی آن غفلت کرد، و نباید از افشای او و ترساندن او دست برداشت. اصلاً همین یک مورد این فضا را عوض می‌کند.

**عامل دوم: نارضایتی مردم از وضع موجود**

**ریشه‌های نارضایتی: 1. این تصور که مردم غرب واقعاً زندگی بهتری دارند**

عامل دوم، نارضایتی مردم از وضعیت فعلی است. ریشۀ این نارضایتی هم دو چیز است: یکی اینکه، فکر می‌کنند مردم دیگر کشورها وضع بهتری دارند و اصطلاحاً «مرغ همسایه غاز است» در این موارد روش قرآن این است که وضع بد زندگی کافرانه را توضیح می‌دهد و ترسیم می‌کند، گاهی قرآن با مثال‌های عجیبی این مطالب را توضیح می‌دهد و می‌فرماید ظاهر حیات دنیا تو را گول نزند. آنها چیزهایی مثل آرامش تو را ندارند.

ما در توصیف تمدن غرب ضعیف هستیم؛ یعنی در بیان اینکه تمدن غرب، واقعاً زیبا و لذت‌بخش نیست، آرام و قدرتمند نیست و اصلاً سعادتمند نیست، به‌حدی که این توصیف ما منجر بشود به «وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ‏» (حجرات،7) ما معمولاً می‌خواهیم همه‌چیز را به ایمان مردم آویزان کنیم. مثلاً وقتی می‌خواهیم بگوییم غیبت نکن -غیبت کفر نیست، بلکه می‌تواند یک جلوۀ کوچکی از کفر در رفتار مؤمنان باشد- می‌گوییم «غیبت نکن و الّا خدا تو را عذاب می‌کند» ولی خودِ خدا این‌قدر حزب‌اللهی نیست! وقتی می‌خواهد بفرماید «غیبت نکن» می‌فرماید: آدم‌خور نباش! «أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخیهِ مَیْتاً» (حجرات،12) غیر از عذاب قیامت، زشتی غیبت، مثل خوردن گوشت برادر مرده است. یعنی نقداً حسابش را می‌رسد و به قیامت حواله نمی‌دهد.

ما نتوانستیم در ذهن خیلی‌ها تمدن غرب را درهم بکوبیم، درحالی‌که این کار لازم است و شما باید این کار را بکنید. این بخشی از «لا إلهَ» است که بخشی از کلمۀ توحید است. برای اینکه بخواهی نفی طاغوت را در جان خودت صورت بدهی، باید پلیدی‌اش را ببینی. اینها مظاهر کفر است. تمدن کفر هم به زشتی خودِ کفر است.

**حتی خیلی از مذهبی‌ها و انقلابی‌ها هم قبول ندارند که تمدن غرب رو به اضمحلال است**

برداشت و اعتقاد بنده این است که حتی بسیاری از مذهبی‌ها و انقلابی‌ها هم قبول ندارند که تمدن غرب رو به اضمحلال است، صدای شکستن استخوان‌هایش را نمی‌شنوند و پلیدی‌اش را حس نمی‌کنند و بوی تعفن‌ آن به مشام‌شان نخورده است. ممکن است خیلی‌ها غربگرا نباشند، مرگ بر آمریکا هم بگویند و علیه دشمن هم تلاش کنند اما تهِ دلشان، آنجا را آرزو کنند. این گرایش‌ها بین مؤمن‌ها وجود دارد.

غرب واقعاً قدرت ندارد. قرآن در آیۀ اول سورۀ محمد(ص) می‌فرماید: «الَّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُم‏» عمل‌ کافران تباه است؛ یعنی خدا در قرآن، کفر را بی‌عرضه و ناتوان نشان می‌دهد. تنها چیزی که کافران دارند مهلت است، حقیقتی ندارند. در کلمات نهج‌البلاغه هست که متّقین از مترفین بیشتر لذّت می برند «أَنَّ الْمُتَّقِینَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْیَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ فَشَارَکُوا أَهْلَ الدُّنْیَا فِی دُنْیَاهُمْ وَ لَمْ یُشَارِکُوا أَهْلَ الدُّنْیَا فِی آخِرَتِهِمْ سَکَنُوا الدُّنْیَا بِأَفْضَلِ مَا سُکِنَتْ وَ أَکَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُکِلَتْ فَحَظُوا مِنَ الدُّنْیَا بِمَا حَظِیَ بِهِ الْمُتْرَفُون‏» (نهج‌البلاغه، صبحی‌صالح، ص383). ما وقتی تمدن غرب را نقد می‌کنیم می‌گوییم «زندگی فقط لذّت‌های شهوانی نیست!» درحالی‌که این‌طور نباید گفت؛ چون آنها حتی لذّت شهوانی را هم دارند از بین می‌برند. بخشی‌ از زندگی، لذّت‌های شهوانی است و ما مدّعیِ حفظ آن هستیم. اتفاقاً آنها دارند همین لذت را هم نابود می‌کنند. آنها به معنای واقعی عیّاشی نمی‌کنند و با بهره‌گیری غلط از لذت‌های مادی، همین لذت‌ها را هم تباه می‌کنند.

**تا وقتی تمدن غرب در ذهن کسی عمیقاً فرو نریخته باشد، معنای حقیقی ولایت و دین را نمی‌فهمد**

یکی‌ از علت‌های نارضایتی‌ها این است که غربی‌ها را واقعاً خوشبخت می‌دانند. اما دنیایی که غربی‌ها ترسیم می‌کنند، یک توهّم است. تمدن غرب، حبّ یک دنیای توهّمی را دارد نه واقعی! تو چرا آنها را جدّی گرفتی؟! بسیاری از کلمات‌ ما در نقد تمدن غرب، صریحاً اشتباه است. مثلاً می‌گوییم «اومانیزم غربی فقط به فکر غرائز انسان است» بله، آنها ادّعای غرائز می‌کنند اما غرائز را هم نابود کردند! فکر می‌کنی آنها آرامش دارند درحالی‌که آرامش ندارند! تا وقتی که تمدن غرب در ذهن کسی عمیقاً فرو نریخته باشد، نه معنای ولایت را می‌فهمد و نه معنای حقیقی دین را. اصلاً نمی‌تواند ولایت و دین را فهم بکند چه رسد به اینکه قدرش را هم بداند! برای اینکه دلش، یک کمی آ‌ن‌طرف رفته است، دارد «مرگ بر آمریکا» هم می‌گوید، ولی دارد غلط فحش می‌دهد. در طول انقلاب برخی از این افراد را دیده‌ایم که قبلاً از تندترین نیروهای حزب‌اللهی بودند ولی بعداً از ضدّانقلاب‌های درجه‌یک شدند.

می‌گویند که غربی‌ها در مدیریت تکنولوژی پیشرفت کرده‌اند! اگر آنها در مدیریت تکنولوژی واقعاً موفق بودند که با تکنولوژی‌شان پول به‌دست بیاورند و بر جهان مسلط باشند، پس چرا آدم می‌کشند؟ چرا یمنی‌ها را قتل‌عام می‌کنند؟ مگر تکنولوژی ندارند که با آن کسب ثروت کنند؟! پس دیگر چرا این‌همه جنایت می‌کنند؟ دروغ است که آنها به دلیل پیشرفت صنعت، جلوتر هستند. آنها تا آدم‌کشی نکنند جلوتر نیستند. آنها نمی‌توانند صنعت‌شان را مدیریت کنند؟ همین مقدار تکنولوژی‌ را هم نمی‌توانند مدیریت کنند بنابراین باید بجنگند. آیا دانش اقتصاد می‌گوید باید جنگ راه بیندازید!؟ نه، پس چرا باید جنگ بکنند؟ چرا باید آدم‌کشی بکنند؟ اینها کشورهای توانمند و پیشرفته‌ از نظر اقتصادی نیستند، لذا باید قتل‌عام کنند و جنگ راه بیندازند تا اقتصاد خود را نجات بدهند.

غیر از این جنگ افروزی‌ها، ناامنی‌های روانی و روحی‌ که در فرد و جامعۀ آنها وجود دارد هم هست. محور نقد تمدن غرب باید این باشد که انسان در تمدن غرب موجود عزّتمندی نیست، بلکه موجود ذلیلی است. این مطلب جای بحث مفصّل دارد، وقتی ما نتوانیم این را ترسیم کنیم، چماق پیشرفت کشورهای غربی را بر سرمان می‌کوبند. پس یک ریشۀ نارضایتی این است که برخی فکر می‌کنند مرغ همسایه غاز است.

**2. دومین ریشۀ نارضایتی این است که خیلی‌ها نمی‌دانند ما به‌سمت یک تمدن عالی در حال حرکت هستیم**

ریشۀ دیگر نارضایتی این است که بعضی‌ها نمی‌دانند ما داریم به سمت یک تمدن عالی حرکت می‌کنیم و این هم یک امر ممکن و شدنی است؛ ما آن را محقق خواهیم کرد چون نرم‌افزارش را داریم. اما با اینکه نرم‌افزارش را داریم، آن را تبیین نکرده‌ایم. شما کتابی به من نشان بدهید که جامعۀ مهدوی را توصیف کرده باشد! بعضی‌ها که می‌خواهند جامعه مهدوی را ترسیم و توصیف کنند فقط سراغ روایاتی می‌روند که در مورد آینده، یک خبرهایی داده است. درحالی‌که قرآن می‌تواند آن آینده را ترسیم کند، ولی ما دربارۀ آن فکر نکرده‌ایم و باب آن را باز نکرده‌ایم. اگر ما این تمدن را توصیف کنیم، همه آن را قبول می‌کنند. اصلاً لازم نیست درستی آن تمدن را اثبات بکنید بلکه تصور آن آیندۀ روشن، حتماً تصدیقش را به‌دنبال می‌آورد.

یک زمانی بعد از دوم خرداد، برخی می‌گفتند که دورۀ انقلاب و این حرف‌ها گذشته و ما به سوی جامعۀ مدنی می‌رویم؛ یعنی همان جامعه‌ای که لیبرال دموکراسی می‌گوید. ولی الآن دیگر کسی برای جامعۀ مدنی به‌عنوان یک تئوری فکری، آینده‌ای قائل نیست که برای مردم ترسیم بکند.

همان‌طور که یک زمانی با تفکر کمونیستی مبارزه می‌کردیم و بعد از مدتی این تفکر از بین رفت، الان هم می‌شود گفت که  تفکرات غربی و غرب‌گرایی هم در حال نابودی است.

**به‌جای نقد تمدن غرب، «حقیقت تمدن غرب» را به مردم نشان بدهیم**

الان دیگر وقت خودتان را برای نقد تمدن غرب، تلف نکنید. بیشترین انرژی‌های ما صرف مقابله با کسانی شد که ادای غرب‌گرایی در آوردند درحالی‌که اینها قبلاً ادای مارکسیستی در می‌آوردند! یک زمانی اینها مارکسیستی‌ترین توصیه‌های اقتصادی را داشتند و الآن دنبال لیبرالی‌ترین وضعیت اقتصادی هستند. می‌دانید اینها می‌خواهند ما را به کجا ببرند؟ به هر جایی که ما را نابود کند! جالب اینجاست؛ کسی که یک زمانی مارکسیستی و یک زمان دیگر غربی فکر می‌کرد، الآن برای تو کلمات نهج البلاغه می‌خواند! اصلاً تو به کدام مرام هستی که من بر همان اساس، تو را نقد بکنم؟

ما باید حقیقتِ تمدن غرب را نقد کنیم و به مردم نشان بدهیم. اگر حقیقت تمدن غرب را با صدای بلند نقد کرده بودیم، الآن بعضی‌ از بچه‌های ما فریب آن تمدن را نمی‌خوردند که حتی برایش تظاهرات بکنند. مثلاً ما باید با صدای بلند بگوییم که شهوت در دیسکو و دانسینگ تقویت نمی‌شود بلکه آنجا شهوت، کور می‌شود. اصلاً زندگی پر از هرزگی و بی‌بندوباری، آرامش را سلب می‌کند. اگر اینها را توضیح داده بودیم، الان همه می‌فهمیدند که دورۀ این حرف‌ها گذشته و خود غربی‌ها هم از این حرف‌ها خسته شده‌اند.

پس عامل اول نارضایتی این است که مردم فکر می‌کنند وضعیت کشورهای دیگر بهتر است. آیا آنها واقعاً بهتر هستند؟ شما بروید در کانادا ببینید برای اینکه با آن بیمه‌ای که دارید، اگر بخواهید یک وقت دکتر بگیرید، چه مصائبی باید تحمل کنید؟ وارد متن آن زندگی بشوید. طلبه‌ها باید اینها را بدانند و برای مردم بگویند. اگر مردم بدانند که دیگران چطوری دارند زندگی می‌کنند، آن‌وقت خیلی از نارضایتی‌ها خودبه‌خود از بین می‌رود.

**اربعین بیست میلیونی یکی از مراحل تحقق تمدن نوین اسلامی است**

دومین چیزی که مردم باید بدانند، آینده‌ای است که ما داریم به سمت آن حرکت می‌کنیم. ما باید دوتا نکته را در این‌باره متوجه بشویم: «مراحل سقوط یک تمدن و علائم آن چیست؟» و «مراحل شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی و علائم این تمدن چیست؟» ما اینها را بلد نیستیم. وقتی که بلد نباشیم نمی‌توانیم مردم‌ را از نارضایتی آزاردهنده نجات بدهیم. مثلاً همین اربعین بیست میلیونی یکی از مراحل تحقق تمدن نوین اسلامی است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره نقش تمدنی پیاده‌روی اربعین فرمودند: «اگر ظرفیّت‌های کشورهای اسلامی بر روی هم مجتمع بشود، آن وقت امّت اسلامی نشان خواهد داد که عزّت الهی یعنی چه؛ تمدّن عظیم اسلامی را به جوامع عالَم نشان خواهند داد؛ باید هدف ما این باشد و این راه‌پیمایی اربعین می‌تواند یک وسیلۀ گویایی برای تحقّق این هدف باشد.» (۲۷/۰۶/۱۳۹۸) متاسفانه آدم‌های مذهبی و حتی انقلابیِ بسیاری هستند که می‌گویند «اربعین یک سفر مستحبی است، در زمان‌های دیگر هم می‌توانید به کربلا بروید؛ نمی‌شود که همه‌ اربعین بروند! زائران تقسیم بشوند، مثلاً الآن سه میلیون بروند و سه میلیون هم نیمۀ شعبان بروند!» اینها اصلاً نگاه تمدنی ندارند.

چرا ما بر سر اربعین توافق نداریم؟ چون مراحل تحقق تمدن اسلامی را نمی‌دانیم ولی حضرت امام(ره) می‌دانست، لذا می‌فرمود: «الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها و با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه‌زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند» (صحیفۀ امام‌خمینی، ج8، ص526).

ریشۀ انقلاب ما روضه‌های اباعبدالله‌الحسین(ع) است. حضرت امام نگاه تمدنی به روضۀ امام حسین(ع) دارد به همین خاطر می‌فرماید که ائمه(ع) از اول که برای یک قطره اشک و زیارت این‌قدر ثواب بیان کردند، برای قدرت اسلام نقشه داشتند. (مهم، آن جنبه سیاسى است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه‌اش را کشیده‌اند که تا آخر باشد و آن، این که اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده و هیچ چیز نمی‌تواند این کار را به مقدارى که عزاى حضرت سید الشهدا در او تأثیر دارد، تأثیربکند؛ صحیفۀ امام خمینی، ج16، ص347)

**مردم خوشحال نیستند چون نتوانستیم مراحل آیندۀ روشنی را که داریم، برایشان تبیین کنیم**

باید بتوانیم این‌را برای مردم جا بیندازیم و برای آنها توضیح بدهیم که مشکلات فعلی ما و ضعف‌هایی که در رؤسای جمهور، وزرا و مدیریت‌ها وجود دارد، رانت‌خواری‌ها، انرژی‌های هرز رفته و فرصت‌هایی که از آنها استفاده نمی‌کنیم، همۀ اینها برای پی‌ریزی آن تمدن عظیم اسلامی، پدیده‌های طبیعی‌ هستند. ما آیندۀ خوبی داریم، مثل کسی که در یک ساختمان نیمه‌ساخته زندگی می‌کند و مشکلاتی دارد ولی کلّ این ساختمان مال خودش هست و همین ساختمان نیم‌ساخته بهتر از مستأجری و آوارگی است. اگر به یک مستأجر بگویند: این ساختمان چهار طبقه، مال تو باشد، ولی هنوز آب و برق و... ندارد، می‌گوید عیبی ندارد تو ساختمان را به من بده، من در آن چادر می‌زنم و زندگی می‌کنم. او در داخل همان ساختمان نیم‌ساخته با لذّت زندگی می‌کند و می‌گوید همۀ این ساختمان مال من است، من دارم آن را می‌سازم.

البته وضع‌ ما الان خیلی بهتر از شرایط مثال فوق است ولی مردم خوشحال نیستند، چون نتوانسته‌ایم آینده‌ای را که داریم و مراحلی را که داریم به آن می‌رسیم، از نظر تئوری تبیین کنیم. مقام معظم رهبری تقریباً تنها کسی است که برای ترسیمِ این آینده، اصرار و تأکید دارد، ترسیم این آینده، ماهیت اصلی بیانیۀ گام دوم است.

**عزّت انسان، محور تمدن اسلامی و زندگی در جامعۀ مهدوی است**

محور تمدن غرب، ذلّت انسان است ولی محور تمدن اسلامی و مسیرِ آن که ما داریم طی می‌کنیم، عزت انسان است که از آن مراقبت می‌کنیم و گاهی به‌خاطرش حرکت‌ ما کُند می‌شود و گاهی هم به‌خاطرش هزینه می‌دهیم. عزّت انسان، محور تمدن اسلامی و زندگی در جامعۀ مهدوی است. عزّت، مسیر ما را مقیّد کرده است. اگر این عزّت نبود رسواکردن یا از بین بردن منافقین، کار ساده‌ای بود. با دوتا سخنرانی و دوتا عملیات، خیلی زود مملکت ما آرامش پیدا می‌کرد. اما اقتضائات عزّت، طوری است که حتی نفاق هم میدان پیدا می‌کند. این حرف را باید توضیح داد، این ذات دین ما است.

البته عامل اصلیِ وضع فعلی ما، همان دشمنی‌ها(عامل اول) است ولی این نارضایتی‌ مردم(عامل دوم) هم یک واقعیت است و باید در نظر گرفته شود و این اشکالات باید برطرف بشود. ما می‌توانیم با قدرت، با روحیه و با نشاط، شروع به حل اشکالات موجود کنیم و امیدوارانه جلو برویم.

**عامل سوم: تظاهرات خشمگین شهوت و خواستنی‌ها**

عامل سومِ پدید آمدن وضع موجود چیست؟ بهانه یا یکی از زمینه‌های پرجلوۀ بروز این نارضایتی‌ها حتی مشکلات اقتصادی و معیشتی هم نیست. یک دفعه‌ای می‌بینید که آن عامل سوم می‌شود تظاهرات خشمگین شهوت و تمایلات. گرایش‌ها توسط خودِ فرد هم نمی‌توانند تحت کنترل باشند، لذا او به‌خاطر تمایلاتش از تو نفرت و خشم پیدا می‌کند.

**دو اقدام مهم که انجام ندادیم:  1. معرفی دین، به‌عنوان مدیریت‌کنندۀ گرایش‌ها 2. ارتباط گرفتن با گرایش‌های مردم**

این مسئله دوتا مواجهه دارد که ما انجام نداده‌ایم: لااقل یکی ‌از آنها به ما ربط پیدا می‌کند و آن هم این است که ما دین را به‌عنوان مدیریت‌کنندۀ شهوت و گرایش معرفی نکردیم بلکه ما دین را به‌صورت دیگری معرفی کرده‌ایم. جدای از اینها، معمولاً راه صحیح ارتباط برقرار کردن با دل مردم را بلد نیستیم و دنبال آموزش هم نمی‌رویم.

معمولاً یک مبلّغ، حاضر نیست برای اینکه بتواند روی گرایش مخاطب، درست تأثیرگذاری بکند وقت بگذارد و مطالعه کند و دوره ببیند. لذا بعضاً به‌صورت غلط روی مخاطب تأثیرگذاری می‌کنند. هر نوع تأثیرگذاری روی گرایش مخاطب که درست نیست. جمع‌کردن مخاطب به هر نحوی که درست نیست. هر سرگرم‌کردنی که درست نیست. حتی هر گریاندن و متأثر کردن و خائف کردنی هم درست نیست.

**اول باید انسان‌ها را به خدا نیازمند نشان بدهیم یا آنها را از خدا بترسانیم؟**

یک سریالی از تلویزیون پخش می‌شد که عالم برزخ را به‌صورت یک بیابان خشک نشان می‌داد. بنده به مسئولین‌ آن برنامه گفتم چرا این کار را می‌کنید؟ همه را از مرگ ترساندید! گفتند: «اما این خیلی مؤثر بوده!» گفتم: روان‌شناس‌ها می‌گویند که هر کسی از یک چیزی بترسد، اوّلش تأثیر می‌پذیرد، اما بعدش سعی می‌کند آن را فراموش کند. شما کاری کردید که مردم یاد مرگ را فراموش کنند. رویکرد قرآن به مرگ این نیست! نباید مردم را از مرگ بترسانیم، از مسائل دیگری باید بترسند. گفتند: «نه! ما فعلاً اثر دیده‌ایم.» بله ممکن است در ابتدا به ظاهر اثر خوبی بگذارد ولی در درازمدت، اثر بسیار مخرب و نامطلوبی خواهد داشت.

ما باید انسان‌ها را اول به خدا نیازمند نشان بدهیم یا اول انسان‌ها را از خدا بترسانیم؟ اگر اول نیاز خود را به خدا نفهمند و بعد بخواهید آنها را از خدا بترسانید، می‌دانید چه می‌شود؟ سعی می‌کند خدا را فراموش بکند تا آرام زندگی کند. ذهن آدم، عامل ترس را حذف می‌کند چون از آن خسته می‌شود. شاید برخی بگویند: «خوف از خدا خیلی مهم است!» بله، اما این خوف را باید معنا بکنیم! نه هر ترساندنی خوب است و نه هر دلبری‌ و جذب‌کردنی خوب است. برخی از طلبه‌ها فقط دنبال یادگیری فنّ سخنوری هستند. خُب تو اگر سخن‌آور بشوی و بلد بشوی مردم را سرگرم بکنی، اما محتوای سخن تو درست و بجا نباشد، می‌دانی چه آسیب‌هایی دارد؟ دو نفر را دور خودت جذب می‌کنی، ولی از آن‌طرف، حال خیلی‌ها به‌هم می‌خورد و در می‌روند. ما معمولاً راه ارتباط برقرار کردن با دل‌ها را بلد نیستیم. خیلی باید به دل‌های انسان‌ها توجه کرد.

**آموزش دینی‌ بدون تأثیر روی دل‌های مردم چه ایرادی دارد؟**

چگونه باید روی گرایش‌های مردم تأثیر گذاشت؟ آموزش دینی‌ای که بدون تأثیر روی دل‌های مردم باشد تقریباً باید ممنوع اعلام بشود. عالم دینی به معنای اینکه محض علم را بلد است، ولی راه انتقال این علم به مخاطب را بلد نیست و آثار بیان علمی روی مخاطب را نمی‌داند، بیانش ممکن است سمّ باشد!

اهل‌بیت(ع) فرموده‌اند، باید پرهیز بکنید از اینکه بخواهید حرفی را به کسی بگویید که لایق آن نیست (حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا یَعْرِفُونَ وَ لَا تُحَمِّلُوهُمْ مَا لَا یُطِیقُونَ؛ غیبت نعمانی، ص35) همچنین فرموده‌اند اگر دیدید طرف مقابل ظرفیت‌ ندارد، سکوت کنید، اگر او در جهالت بماند و اشتباه بکند بهتر از این است که از دین نفرت پیدا کند. بگذارید اشتباه بکند ولی نفرت از دین پیدا نکند. (أَتُحِبُّونَ أَنْ یُکَذَّبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا یَعْرِفُونَ وَ أَمْسِکُوا عَمَّا یُنْکِرُون‏؛ غیبت نعمانی، ص34) (فَاغْتَنِمْ جَهْلَهُ عَنِ السُّؤَالِ حَتَّى تَسْلَمَ مِنْ فِتْنَةِ الْقَوْلِ وَ عَظِیمِ فِتْنَةِ الرَّد؛ تحف‌العقول، ص399)

**در جامعه، نظام لذت‌بری برای انواع تیپ‌ها باید تأمین بشود**

یک کاری باید انجام بشود که البته ممکن است زیاد ربطی به تبیین نداشته باشد و آن هم این است که در جامعه، نظام لذت‌بری برای انواع تیپ‌های شخصیتی باید تأمین بشود. راه‌حلّ اسلام برای لذت‌بردن انسان‌ها چیست؟ چیزی که مردم بیشتر از ما طلبه‌ها می‌شنوند ملاحظات و ممنوعیت‌هایی است که وجود دارد و آنها هم به‌حق است. البته فلسفه دارد که ما معمولاً فلسفه‌اش را توضیح نمی‌دهیم و فقط ممنوعیت‌هایش را ذکر می‌کنیم که این روش باید اصلاح بشود.

انواع و اقسام آدم‌ها با تیپ‌های مختلف در جامعه هستند که ما باید بگوییم هرکدام در چه نظام لذت‌بری و چگونه باید از زندگی‌شان لذت ببرند؟ در این‌باره سکوت می‌کنیم. تقریباً هیچ طرحی برای آن نداریم، جز دو سه تا مورد خیلی ساده و ابتدایی. مثلاً حزب‌اللهی‌ها نمی‌روند تفریحگاه‌های مردم را درست کنند. خُب مردم تفریح می‌خواهند، باید چه‌کار کنند؟ نمی‌شود گفت که ما فقط مسجد درست می‌کنیم! پیامبر اکرم(ص) که در مدینه، مسجد ساخت، جای بازار مدینه را هم تغییر داد و معیشت مردم را هم طراحی کرد. همان نقشی که در ساختن مسجد داشت همان نقش را در جابه‌جایی بازار مدینه هم ایفا کرد.

در مقام تبیین، باید هواپرستی را توضیح بدهیم که فرمود «أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جاثیه، 23) در مقابل خداپرستی یک هواپرستی وجود دارد و ما باید در مقابل این هواپرستی بایستیم، نه در مقابل مکاتب الحادی. این اشتباه راهبردی ما است. صرفاً پرداختن به شبهات کلامی در مقابل مکاتب دیگر، یک راهبرد غلط است. خدا در قرآن همان اوّلش می‌فرماید: مسئلۀ کفار و منافقین، مشکل روانی و بیماری قلب است؛ «فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً». تو چرا خودت را صرفاً به جواب‌دادن به شبهه مشغول می‌کنی؟ البته بعضی از شبهات را باید جواب داد. ولی دانش مفید، مجموعه‌ای از پاسخ به شبهات نیست.

الان دورانی است که شهوات، گرایش‌ها و تمایلات خیلی آشکار شده است و این را خصوصاً در صفحات فضای مجازی می‌بینید. ما هم در این‌باره برنامه‌ای نداریم که به مردم بگوییم: «آتش تمایلات و غرائز را چه‌کار باید کنیم و چگونه اطفاء کنیم؛ البته به معنای منطقی و درست کلمه». بر اساس آن چیزی که در اطلاعات مردم و آموزش‌های موجود می‌بینم، ما دوتا نقص بزرگ داریم: یکی اینکه رابطۀ دین و شهوات را (هم از نظر ایجابی و هم از نظر سلبی‌) توضیح نداده‌ایم. از آن‌طرف، خودِ ما هم راه دلبری و نفوذ در دل‌ها و بیدار کردن دل‌ها را بلد نیستیم.

**پیشنهادی برای تاثیرگذاری بر گرایش‌های مردم: سوره‌های قرآن را به مردم یاد بدهیم نه مفاهیم انتخاب‌شده را**

بگذارید یک پیشنهاد خدمت شما عرض کنم: خواهش می‌کنم سوره‌های قرآن را به بچه‌ها یاد بدهید، نه مفاهیم و مضامین قرآنی را که خودمان انتخاب می‌کنیم و معلوم نیست چه انتخاب‌هایی می‌کنیم. خود طلبه‌ها هم سوره‌ها را یاد بگیرند. شما وقتی یک سوره یاد بگیری، جنگ روانی یا عملیات روانی هم یاد می‌گیری، تبلیغ هم یاد می‌گیری. اما وقتی عناصر علمی قرآن را خودت آنالیز می‌کنی و بیرون از قرآن می‌آوری، آن تأثیر را نخواهد داشت. مثل این است که عناصر موجود در آب را تجزیه کنیم و هیدروژن و اکسیژن آن را جدا کنیم. این‌ها به‌طور جداگانه، خاصیت آب را نخواهند داشت.

عناصر موجود در جدول مندلیف را که نمی‌شود خورد! اگر اینها با هم ترکیب بشوند، مواد مورد نیاز بدن را تشکیل می‌دهند ولی هر کدام به‌طور مجزا قابل استفاده نیستند و حتی برخی از این عناصر به تنهایی، سمی و کشنده هستند. بسیاری از مباحث علمیِ ما هم انگار مفاهیم و مضامین را تجزیه می‌کند و از هم تفکیک می‌کند درحالی‌که این مفاهیم در یک ترکیب مناسب، قابل استفاده خواهد بود، و هرکدام به‌طور مجزا تبدیل‌ به غذا نمی‌شود بلکه اگر تفکیک‌شده به خورد مردم بدهیم ممکن است سمّی و مضرّ باشد.

**عامل چهارم: عملیات روانی دشمن**

عامل چهارم این وضعیت موجود، عملیات روانی دشمن است. عملیات روانی چیزی است که ما زیاد بلد نیستیم و خدا می‌خواهد در قرآن کریم به ما یاد بدهد ولی انگار ما نمی‌خواهیم یاد بگیریم! بعضی وقت‌ها مواجهه‌های ما کاملاً علمی است، نه روانی! عملیات روانی را باید یاد بگیریم.

چندتا عملیات روانی وجود دارد که بنده اجمالاً اینها را برای شما ترسیم می‌کنم و البته همۀ اینها را از قرآن هم می‌شود یاد گرفت، یعنی اینها روش‌های خداوند در قرآن است. قرآن کریم مدام با کافران درگیر می‌شود، گاهی با آنها بحث می‌کند اما گاهی بحث نمی‌کند، بلکه به پیغمبرش می‌فرماید: اصلاً اینها را رها کن و از کنارشان بگذر: «ذَرهُم»! همین یک عملیات روانی است.

**1. گاهی نباید حرف دشمن را مستقیماً جواب بدهی، بلکه باید با نگاه از بالا به او پاسخ بدهی**

گاهی مقابلۀ دشمن با شما به این شکل است که یک حرف باطلی را به سمت شما پرتاب می‌کند. همیشه نباید در مقابل این حرف بایستی و بخواهی آن را از بین ببری و پاسخ منطقی بدهی. در عملیات روانی گاهی باید بالای این حرف قرار بگیری و از بالا آن را بمباران بکنی تا خنثی بشود، همان‌ کاری که دشمن هم با شما انجام می‌دهد. یعنی مثل کسی که یک تیر به او زده‌اند و او می‌رود از یک نقطۀ بلند و از بالای سر دشمن به او ضربه می‌زند.

مثلاً شما می‌گویید: «این نحوه آشوب‌کردن، امنیت را مختل می‌کند. این نحوه اعتراض‌کردن امنیت را دارد از بین می‌برد. ما باید مراقب امنیت باشیم، امنیت خیلی مهم است...» یعنی مستقیماً دارید به شیوۀ غلط رفتار اعتراضی حمله می‌کنید و این منطق هم البته درست است. ولی دشمن در مقابل این حرف شما چه‌کار می‌کند؟ او می‌آید از بالای سرت رد می‌شود و می‌گوید: «اینها همه‌چیز را زود امنیتی می‌کنند، حرفشان را گوش ندهید!» مثل دشمنان حضرت نوح(ع) که در مقابل دعوت ایشان به مردم می‌گفتند: او می‌خواهد بر شما برتری پیدا کند «یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ» (مؤمنون، 24) آنها از بالا یک تحلیلی ارائه می‌دادند و مردم را از حضرت نوح، دور می‌کردند. الان هم وقتی آنها می‌گویند «همه‌چیز را امنیتی می‌کنید» می‌خواهند کسی به موضوع مهم امنیت توجه نکند. در مقابل این حرف، باید یک تحلیلی از بالاسر، ارائه کنی و آن را بی‌اثر کنی.

گاهی اهل‌بیت(ع) در ارتباط با تربیت انسان‌ هم عملیات روانی می‌کنند. مثلاً به‌جای اینکه تو را در درگیری با هر جلوه‌ای از جلوات دنیا مشغول بکنند، یک دفعه‌ای یک تحلیل از بالا به تو نشان می‌دهند تا برخورد با جلوات دنیا برایت راحت بشود. در روایت می‌فرماید: لذت‌های دنیا یا مرکوب است، یا ملبوس است، یا مطعوم است، با مشروب است، یا منکوح است... (إِنَّمَا الدُّنْیَا سِتَّةُ أَشْیَاءَ مَطْعُومٌ وَ مَشْرُوبٌ وَ مَلْبُوسٌ وَ مَرْکُوبٌ وَ مَنْکُوحٌ وَ مَشْمُومٌ ؛ مجموعة ورام، ج‏1، ص140) یک جمع‌بندی از کل لذت‌های دنیا به تو ارائه می‌دهد تا کل لذت‌های دنیا را از بالا را نگاه کنی و آن‌وقت از چشمت فرو بریزد.

**2. گاهی در عملیات روانی، باید طرف مقابل را به حال خود رها کرد «ذَرهُم»**

بعضی وقت‌ها در عملیات روانی باید از کنارِ دشمن عبور کنی و او را به حال خودش رها کنی. قرآن می‌فرماید: رهایشان کن «ذَرهُم» (انعام،91). یا می‌فرماید: «أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ» (حجر، 94) موارد دیگری هم هست که می‌فرماید: اصلاً نمی‌خواهد بایستی و با آنها بحث کنی. امیرالمؤمنین علی(ع) گاهی از اوقات به دوستانش می‌فرمود که رهایشان کنید و با آنها بحث نکنید.

امام صادق(ع) در موضوع ولایت، به اصحاب خود می‌فرماید: مردم را رها کنید و سعی نکنید ولایت را به کسی حالی کنید. نگویید او برادر من است او عموی من است و باید ولایت را برایش جا بیندازم...«کُفُّوا عَنِ‏ النَّاسِ‏ وَ لَا یَقُلْ أَحَدُکُمْ أَخِی وَ عَمِّی وَ جَارِی‏» (تحف‌العقول، 312)

ما با دشمنی مواجهیم که علیه ما عملیات روانی راه می‌اندازد پس ما هم باید عملیات روانی بلد باشیم. آنها بر روی این عملیات‌های روانی کار کرده‌اند و مهارت دارند و بلد هستند. اصلاً خیلی از اوقات، آنها روی حرف منطقی شما فکر نمی‌کنند تا بخواهند به صورت علمی و منطقی پاسخ بدهند، بلکه عملیات روانی انجام می‌دهند. مثلاً یک عملیات روانی دیگر این است که فحش‌های تند و رکیک می‌دهند و برایش نقشه دارند. بعضی وقت‌ها شما در دام این عملیات روانی می‌افتی. مثلاً جوان شما را شهید کردند. شما می‌روید تظاهرات می‌کنید و می‌گویید «مرگ بر کسانی که بچه‌های ما را شهید کردند» آنها برای همین تظاهرات هم نقشۀ عملیات روانی دارند. مثلاً در مراسم تشییع،‌ یک‌دفعه‌ای چهار تا رفتار خاص انجام می‌گیرد و همان رفتارها را می‌گیرند و پخش می‌کنند.

پس عامل چهارمِ این وضعیت موجود، طراحی‌هایی است که دشمنان ما در عملیات روانی دارند. در این عرصه اگر شما عملیات روانی بلد نباشی، نمی‌دانی چه‌کار باید بکنی. قرآن مجموعه‌ای از عملیات‌های روانی علیه دشمنانی است که این دشمنان همیشه هستند و همیشه علیه ما عملیات روانی انجام می‌دهند و در طول تاریخ علیه اولیاء خدا هم این عملیات روانی را انجام می‌دادند. اگر شما نامه‌های معاویه علیه امیرالمؤمنین علی(ع) را بخوانید یا حرف‌های ابوموسی اشعری را بخوانید، کاملاً دستتان می‌آید که الآن اوضاع چه خبر است.

**اگر می‌خواهیم دیگر شهید ندهیم باید عملیات روانی لازم برای مقابله با دشمن را یاد بگیریم**

ما الان اسیر عملیات روانی دشمن هستیم و خودمان هم عملیات روانی بلد نیستیم که علیه آنها انجام بدهیم. البته این وسط، شهدا و خون‌شان می‌آید و دست ما را می‌گیرد. ما غیر از شهدا و غیر از سیدالشهدا چه داریم؟ هر وقت که دشمن، ما را به عقب‌نشینی وادار بکند، دوباره می‌رسیم به سنگر شهدا و در آن سنگر، مهمّات آماده‌ای هست که قدرت و نیرو به ما می‌دهد و ما را پیش می‌برد. برای چه به اینجا می‌رسیم؟ برای اینکه ما بلد نیستیم و خودِ سیدالشهدا و شهدا می‌آیند و کار ما را پیش می‌برند.

اگر می‌خواهیم دیگر شهید ندهیم باید عملیات روانی لازم برای مقابله با دشمن را یاد بگیریم. باید یاد بگیریم کجا را بزنیم؟ الآن باید دقیقاً چه بگوییم؟ در این میدان چه اقدام و چه حرفی درست است و چه کاری غلط است و جواب نمی‌دهد. نه اینکه فقط حرف غلط نزنیم، بلکه باید بدانیم کدام حرف درست را چگونه باید بگوییم؟

این را هم توجه کنیم که هیچ بحثی از بحث‌های ما و هیچ دارایی معنوی از دارایی‌های ما، این‌قدر مطمئن نیست که روضه‌های ما این‌قدر جایگاه مطمئنی هستند؛ پس این را رها نکنیم. شما می‌دانید حضرت فاطمۀ زهرا(س) سر قبر حمزۀ سیدالشهدا روضۀ هفتگی را ترک نمی‌کردند. الحمدلله ما این روضه را داریم و باید این را ادامه بدهیم و این را فقط در همان وضع سنتی‌اش حفظ نکنیم بلکه توسعه بدهیم. خودِ امام حسین(ع) جلو آمده و دارد جلسات روضۀ شما را پیش می‌برد و توسعه می‌دهد؛ با همین اربعین باعظمتی که راه انداخته است. اربعین را خودِ امام حسین راه انداخته و تاریخ عزاداری را جلو برده و وضع را عوض کرده است! ان‌شاءالله بتوانیم به عزاداری‌مان اهتمام لازم را داشته باشیم و آن را تئوریزه کنیم.